سید ضیاء جعفری پیشاوری

جعفری، سید مرتضی

در پاکستان،پیشاور قدیم‏ترین مرکز زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ‏ ایرانیست-اهالی این شهر سالیان درازیست که مصمیمانه بفارسی خدمت کرده‏اند. اما بعلت دوری از مراکز پادشاهی حاصل زندگانی‏شان مانند گلهای صحرا کمتر مورد استفاده تذکره‏نویسان قرار گرفته است و بجهان علم و ادب و دوستداران‏ فارسی معرفی نشده‏اند.

در این دیار شعرای برجسته‏ای مانند خوشحال خان ختک و ادیب‏ پیشاوری بزبان فارسی شعر سروده و این خطه گمنام را بدنیای ادب معرفی‏ نموده‏اند در حال حاضر نیز شعرای نادره‏گوی در پیشاور زندگی میکنند و ما ذیلا یکنفر از آنان را معرفی میکنیم.

سید عنایت علیشاه ضیاء جعفری از شعرای بزرگ معاصر پاکستان بشمار میرود سلسله نسبش به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام امام پنجم میرسد مادرش از خانواده خیلی نجیب قزلباش ایرانیست که با نادرشاه از ایران‏ مهاجرت کرده در پیشاور رحل اقامت افکندند جد امجد ایشان حضرت آقای‏ سرگنج‏بخش(مدفون بالاحصار کابل)از سبزوار(خراسان)به افغانستان‏ مهاجرت کرد و در همانجا وفات یافت.

پدرش سید مرتضی شاه بود و در شهربانی خدمت میکرد.ضیاء در سال‏ 1905 میلادی بدنیا آمد تحصیلات دبستانی خود را در باتلی پنجاب شروع کرد بعدا به پیشاور آمد-هنوز در سال آخر«دبیرستان بود که برای خدمت شهربانی‏ منتخب شد.ولی چون شاعری و پلیسی با هم جور نمی‏آمدند.بعد از مدتی‏ این خدمت را ترک گفت.

در همین دوره حیات درویشی خدا رسیده زندگانی ضیاء را یکسر عوض نمود او از دنیا و دنیاداری متنفر گشت گوشهء گرفت و در یاد خدا مشغول گشت. در همین ایام بتحصیل حدیث فقه و تفاسیر کلام مجید از محضر علمای عصر پرداخت.

بعدا بروزنامه‏نگاری مشغول گشت و مدتی مدیر روزنامه سرحد-روزنامه‏ نگار-روزنامه شرر-هفت روزه اصلاح سرحد و هفت روزه تعمیر نو بود-مدتی‏ کارمند رادیو پاکستان پیشاور بود و برنامه‏های خیلی جالب و پرارزش برای‏ رادیو طرح گذاشت.

آغاز شاعری ضیاء جعفری از«بزم سخن»1شد و همین بزم اولین‏ گهواره شاعری وی بود.بعدا طرح دائره ادبیه انداخت.این بزم در تاریخ‏ ادبیات فارسی وارد و سرحد پاکستان مقام خیلی بلند و ارجمند دارد-همین‏ بزم پیش از همه کاروان ادب را به شاهراه شعر جدید و ادب‏نو رهبری کرد و زبان فارسی و اردو را در این خطهء دورافتاده ترویج و توسیع داد-و شعرای جوان‏ و نیرومند بوجود آورد.

بعد از آن ضیاء جعفری بنیان‏گذار انجمن ترقی اردو شد.و بمساعی‏ و کوشتر وی این انجمن در مدت کم توجه عموم را بسوی خود مبذول کرد.

ضیاء از زمانیکه در دبیرستان دانشجو بود شعر میگفت و به پیش از همه‏ بعزل گفتن متوجه شد بعدا بقصیده-قطعه و رباعی گرائید.وی در هر صنف شعر دستی دارد و ضیاء نخستین شاعر این خطه است که در زمان حیاتش شهرت عظیم‏ یافته است.

ضیاء در غزل از دو شاعر معروف و بزرگ فارسی حضرت حافظ شیرازی‏ و نظیری نیشابوری تقلید کرده و به تقلید این دو شاعر ارجمند زبان فارسی‏ همیشه افتخار میکند.در یک قطعه چنین گفته:

می دیرینه معشوق جوانی‏ هجوم لاله و حوی روانی. بشمر حفظ و با نعمه نی‏ ضیاء رادمبدم رطل گرانی

ضیاء در سرودن رباعی دستی قوی دارد و او را خیام سرحد مینامند دکتر نذیر میرزا برلاس در پیش‏گفتار مجموعه قطعات و رباعیات شاعر صبوحی‏ که در سال 1949 میلادی بچاپ رسیده درباره ضیاء چنین)نوشته است:

«در رباعی سرودن ضیاء مقام بس ارجمند دارد.فکر بلند و پخته و طبع‏ (1)بزم سخن و دائره ادبیه انجمنهای ادبی پیشاور بودند که شعرا هر شب با هم می‏نشستند و شعر تازه خود را می‏خواندند و از اساتذه اسلاح می‏گرفتند.

موزونش از رباعیاتش آشکارست-عکس موضوع همیشه در ذهن وی واضح و جامع می‏باشد.و بر لغت تسلط مضبوط دارد و از گنجینهء فکر رسای خود لغت‏ های درست و موزون انتخاب میکنند-در نتیجه شنونده یک تأثیر عجب و واضح‏ اخذ میکند.

شاعر بزرگ معاصر اردو آقای احمد ندیم قاسمی راجع به شاعری‏ ضیاء جعفری گفته.

«در پیشاور ضیاء جعفری علمبردار-آهنگ غزلست-وی هم نظم سروده‏ و هم غزل گفته و هم رباعی وی ناقد هم هست و شاعر هم-وی جای‏جان محافل‏ شعر و سخن است-و شعرای جوان پاکستان از وی خیلی تاثیر گرفته‏اند-در شعر اردویش تاثیر شعر فارسی غالب است-از رباعیات وی روح تنزل نمایان‏ است-زبان مادریش فارسیست و در زبان اردو هم خیلی وارد است-در رباعی گفتن‏ ضیاء مقام بس ارجمند و بلند دارد.و هیچکس نه فقط در سرحد-بلکه در شبه‏ قاره مثل او رباعی نمیتواند بگوید-تعزل و غنا که جان شاعریست در رباعیات‏ وی بتمام و کمال وجود دارد.من رباعیات ضیاء را بسیار خوانده‏ام و از خود وی‏ شنیده‏ام و من فکر میکنم که به مساعی ضیاء هنوز صنف رباعی در شبه‏قاره قرن‏ها زنده خواهد ماند».

اکنون اشعاری چند از ضیاء نقل میشود.

چراغ لاله‏ها افروخت از می‏ مگر طی شد بساط بهمن و دی‏ ببین بر شاخ گل مرغ غزلخوان‏ نمی‏گیری قدح در دست هی‏هی.

\*

به مصر خویش ارزان گشته‏ام من‏ چراغ زیر دامان گشته‏ام من‏ چراغش مرده و بزمش فسرده‏ سرائی را که مهمان گشته‏ام من

\*

رباعیات

در باب که شد فصل بماران ساقی‏ بلبل بچمن گشت غزلخوان ساقی‏ ای بی‏تو مرا چشم تمنا مگریز وز خون جگر دیده گلستان ساقی

\*

ای دوست نگاهی که خرابیم خراب‏ بی‏مه شب تاریم نه شمع و نه شراب‏ نی زخمه به چنگی و نه می در جامی‏ بی‏باده بهاریم که بی‏نغمه رباب